Production of the original document

(Review and Critique of Judgment No. 9609970909100218 Dated November 13, 2017, Issued by Branch 3 of the Supreme Court)

Mohammad Hossein Rezaie: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran.
email: m.h.rezai@gmail.com

Although, in Chapter Four of the Code of Civil Procedure, concerning the hearing, the legislator has required the parties to produce at the first hearing the originals of the documents upon which they rely, the judge cannot, like a lifeless body, sacrifice that which, in his view, "corresponds" to reality—and which the legislator has expressly recognized in the chapter concerning the examination of evidence and under Article 199 of the aforementioned Code—in favor of the "coherence" governing the relations among words, when seeking to reconcile the foregoing obligation with the discovery of truth.

The judge, in truth, is the very "consciousness" of the court: the connecting link between the words of the law and the judgment, whose ultimate role is embodied in the form of the judicial decision and, as a socially consequential act, is inscribed upon the summit of society's movement toward truth.

What binds the judge is not merely the semantic relations among words, nor solely his responsibility toward the parties to the dispute; for the judge is, in reality, the representative of a society in its pursuit of truth. The course he takes, and the initiatives he undertakes with courage and boldness, constitute the manifested, articulated, and written form of a society's own path toward attaining truth.

Keywords: Original Document; Discovery of Truth; Denial and Dispute of Documents

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

ارائه اصل سند محرز

(بررسی و نقد رای شمارهٔ ۹۶۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۲۱۸ مورخ ۱۳۹۶ / ۰۸ / ۲۲ شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
محمد حسین رضایی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۸

چکیده

هر چند قانون‌گذار در فصل چهارم قانون آیین دادرسی مدنی در باب جلسه‌ی دادرسی اطراف دعوا را ملزم به ارائه اصول اسناد مورد ادعای خود در جلسه‌ی اول دادرسی نموده است، قاضی محکمه نمی‌تواند به مانند جسمی بی روح، در رفع تعارض الزام مذکور و کشف حقیقت، آنچه در دیدگاه وی «مطابق» واقع است و قانون‌گذار در فصل مربوط به رسیدگی به دلایل و ذیل ماده ۱۹۹ قانون فوق الذکر به آن تصریح کرده است، را فدای «انسجام» حاکم بر روابط بین الفاظ نماید. قاضی به راستی محکمه همان «آگاهی» پیوند دهنده بین الفاظ قانون و دادنامه است که نقش نهایی را در قالب حکم و به عنوان یک اثر تاثیر گذار اجتماعی، بر تارک حرکت اجتماعی تقرب به حقیقت به تصویر می‌کشد. آنچه قاضی به آن متعهد است، تنها روابط معنایی بین الفاظ و یا مسئولیت وی در قبال طرفین دعوا نیست، چرا که قاضی در واقع نماینده‌ی یک جامعه در مسیر یافتن حقیقت است. راه و روش قاضی و یا ابتکاراتی که او با جرات و جسارت انجام می‌دهد، طریقه‌ی متجلی و مضبوط و مکتوب یک جامعه در نیل به حقیقت است.

کلیدواژه: اصل سند؛ کشف‌حقیقت؛ انکار و تردید

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران. m.h.rezai@gmail.com

مقدمه

تحقیــق در تعــارض ظاهری نص ماده ۹۶ قانون آیین دادرســی مدنی کــه تصریح می‌دارد «خواهان باید اصل اسنادی که رونوشت آن‌ها را ضمیمه دادخواست کرده است در جلسه دادرسی حاضر نماید... والا در صورتی که آن سند عادی باشد و مورد تردید و انکار واقع شــود، اگر خوانده باشد از عداد دلایل او خارج می‌شود و اگر خواهان باشد و دادخواست وی مستند به ادله دیگری نباشد در آن خصوص ابطال می‌گردد»، و اصول دادرسی عادلانه و نیز نص صریح ماده ۱۹۹ همان قانون که تشــریع کرده است «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رســیدگی به دلایل مورد اســتناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیــق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد. » مجال رفع را به قاضی عادل از باب تخصص یــا ورود و حکومت نمی‌دهد و حکم به تخصیص ماده ۱۹۹ توســط مــاده ۹۶ نیز مخالف وصــف عدالتی اســت که قاضی را مقید بــه آن کردیم. حرمت تخصیص عبارت «کشــف حقیقــت» مذکور در ماده ۱۹۹ با اصولی ترین پایه‌های دادرســی و یا حتی حیات بشــری تشریع شده، تنها مجال تفسیری عالمانه بر تعارض مذکور را می‌دهد.

جســتجوی حقیقت و مجموع تکالیف مرتبط با آن، چــه آنچه در نظر قانون گذار بوده اســت و چه آنچه وظیفه‌ی شخصی قاضی اســت، پیش از این در آثار نظری دانشمندان و فلاســفه و حقوق دانان بسیار مورد بررســی قرار گرفته است، همچنین است آنچه از ظاهر الفاظ قانون در تبیین مواد مرتبط با هم در قانون آیین دادرســی مدنی بر می‌آید، لکن آنچه موضوع این نوشتار است هم گام شدن با یک مورد خاص در انجام این مهم است. پژوهش حاضر با اســتفاده از نوعی ســیالی ذهن بــر گرفته از مطالعات نگارنــده در کتابخانه‌ها و با اســتفاده از روشــی تحلیلی و پرسشــی، قصد دارد با مرور گزینش شــده‌ی برخی نظریات فلســفی در مواجه با برخی چالش‌های موجود در یک پرونده خاص، ســیر و ســلوک یک قاضی محکمه را در جستجوی حقیقت مورد بررسی قرار دهد.

گزارش و رای شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور

۱-۱- جریان دادرسی و وقایع پرونده

در پــی انعقاد یک فقره صلح‌نامه عادی میان طرفین، ده قطعه تفکیکی از پلاک ثبتی موضوع دعوا به خواهان اختصاص یافت و مقرر شد مقدمات تفکیک و انتقال رسمی قطعات مذکور به نام وی انجام شود. با این حال، شرکت تعاونی با استناد به سوابق قضایی و انتقال قطعات به اعضای خود، از اجرای مفاد صلح‌نامه خودداری کرد. خواهان با ادعای انعقاد صلح لازم و با استناد به آرای قطعی پیشین که به گفته وی مؤید اعتبار و تنفیذ صلح‌نامه بوده است، دعوای

الزام به تنظیم سند رسمی و جلوگیری از انتقال قطعات را مطرح نمود. در جریان رسیدگی، خوانده وقوع و آثار صلح را مورد مناقشــه قرار داد و نســبت به ســند عادی مورد استناد نیز انــکار نمــود. دادگاه بدوی با توجه به اینکه خواهان اصل ســند عادی را ارائه نکرده و دلیل دیگری برای اثبات ادعای خود ارائه ننموده اســت، با استناد به ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، قرار ابطال دادخواست صادر کرد. خواهان نسبت به این تصمیم فرجام‌خواهی نمود و با اشاره به احکام قطعی سابق، وجود تصویر مصدق صلح‌نامه در پرونده‌های پیشین و نیز اقرار قبلی نماینده شرکت به وقوع صلح، بر اعتبار سند و آثار حقوقی آن تأکید کرد.

۱-۲- مبانی و استدلال رای:

شــعبه سوم دیوان عالی کشور طی دادنامه شــماره ۹۶۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۲۱۸ مورخ ۰۸/۲۲/ ۱۳۹۶ با این اســتدلال که اعتبار و اصالت ســند مورد مناقشــه پیش از این و در محکمه‌ی دیگر اثبات شــده و مورد اســتناد حکم قضایی دیگری نیز قرار گرفته اســت، و نیز تقویت اســتدلال خود با شــواهد و امارات موجود در پرونده از جمله رفتار منکر، این حقیقت را توجیه می‌نماید که می‌بایست فراتر از ظاهر ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی اصالت ارائه نشده‌ی سند مذکور را مشاهده به حقیقت یافت.

دادنامه‌ی مذکور هرچند با ارائه دلیل و شــواهد، اســتدلال زیبایی را ارائه کرده است با ایــن حال از تقویت خود کوتاه نیامــده آن را محکم به الزامات مذکور در مواد ۲۱۶ و ۲۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی کرده، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که عدم ارائه اصل سندی که بر اساس ادله و شواهد وجود آن محرز است، سبب بی توجهی دادگاه به آن سند نمی‌شود؛ از این روی مرقوم می‌نماید:

«آنچه در پرونده برای اثبات ادعای مطروحه ارائه و اقامه شــده اســت یک فقره توافق نامه‌ی عادی مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۴ است که به موجب دادنامه‌ی شماره ۹۵۰۹۹۷۲۴۱۰۵۰۰۰۲۰ موخر ۱۸/ ۰۱/ ۱۳۹۵ صادره از شعبه پنجم دادگاه حقوقی کرمان تنفیذ و پس از تجدیدنظر خواهی طی دادنامه‌ی شــماره ی۹۵۰۹۹۷۳۳۰۱۰۲۳ مورخ ۰۴/ ۰۸/ ۱۳۹۵ صادره از شعبه ســوم دادگاه تجدیدنظر اســتان مزبور تایید و قطعی گردیده اســت و مراتب فوق و صدور احکام یاد شده از دادگاه‌ها که به طرفیت شرکت تعاونی (فرجام خوانده) بوده است دلالت دارد که به اصالت و اعتبار ســند موقوم رســیدگی و اثبات شده و مفروغ عنه است و خلاف آن تا طرح دعوای حاضر ارائه و اقامه نشده است بنابراین ولو اصل سند مزبور بعدا به هر نحوی معدوم یا مفقود شود تاثیری در وجود و اعتبار آن ندارد و در پرونده فعلی هم پس از آغاز رسیدگی و تشکیل جلسه ی اول دادرسی که با حضور طرفین بوده است به نحوی که

تفصیلاً گذشت شرک فرجام خوانده هم طی لایحه‌ی تقدیمی قبل از جلسه‌ی دادرسی و هم در جلسه دادرسی مورخ ۲۲/ ۱۰/ ۹۵ نه تنها منکر وجود و اصالت سند عادی توافقی نامه‌ی مور ۴/ ۸/ ۱۳۹۴ مستند دعوی نشده است بلکه صریحا بآن استناد کرده و صدور آن را تایید نموده اســت و ایضا در لایحه‌ی بعدی هم که پس از جلســه اول تسلیم دادگاه نموده(برگ ۳۴ پرونده)باز آنرا مورد بحث و مناقشــه قرارداده اســت و در جلسه‌ی دوم دادرسی مورخ ۱۸ / ۴ /۱۳۹۶ که با حضور طرفین تشــکیل شده است شــرکت فرجام خوانده مدعی شده بعد از صلحنامه با یکدیگر توافق صلح نامه مورخ ۴/ ۸/ ۹۲ کان لم یکن شــد و صلح نامه را پاره کردیم تقاضای ارائه اصل آن را داریم و نسبت به آن ادعای انکار داریم صرف نظر از ادعای فرجام خواه که گفته در جلســه اول دادگاه اصل سند را روی میز دادگاه گذاشته و برداشــته شده و مفقود گردیده است قرار صادره از سوی دادگاه خلاف محتویات پرونده و قوانین موضوع اســت زیرا اولا وجود و اصلات و اعتبار توافق نامه قبلا به موجب احکام قطعی صادره محرز گردیده است و مستند دعوی سند مزبور و احکام صادره مربوطه است و فرجام خوانده هم به نحوی که گذشت تا قبل از جلسه‌ی دوم طی لوایح و اظهارات خود در دادگاه مجددا به وجود و اصالت آن اقرار و آنرا تایید کرده اســت ثانیا با توجه به مراتب دیگر مورد محل انکار ســند نیست انکار ســند قانونا یعنی نفی خط و امضاء و اثر انگشت ســند منتســب به خود که آن هم باید در جلسه اول دادرســی باشد(مواد ۲۱۶ و ۲۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی) و موضوعا در این پرونده منتفی است. به علاوه فرجام خواه به احکام صادره از محاکم در تنفیذ ســند مزبور هم اســتناد کرده و نظر به جهات یاد شــده مستندا به بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه‌ی صادره نقض و رسیدگی بعدی وفق بند الف ماده ۴۰۱ همان قانون به دادگاه صادر کننده رای محول می‌شود»

۲) توجیه و نقد رای شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور

ایمانوئــل کانــت در تقابل دو دیــدگاه در خصوص حقیقت در دادرســی، دیدگاه تطابق[1] و انســجام[2] در کتاب «صلح پایدار: یک طرح فلسفی»، با الهام از از ضرب‌المثل لاتین «Fiat iustitia, et pereat mundus» تاکید می‌کند بگذار عدالت حکمرانی کند و حقیقت آشــکار شود حتی اگر تمام دنیا فرو بپاشد[3]. درک عقلائی[4] و عرف متشرعه نیز محکمه را جایگاهی می‌داند که در آن حق یافته و عدالت مســتقر می‌گردد، گویی یافتن حقیقت مقدمه‌ی اجرای

1. The correspondence theory
2. The coherence theory
۳. کانت، ایمانوئل، صلح پایدار: یک طرح فلسفی، ترجمه م. کمپبل اسمیت، پیوست اول، صص. ۱۷۹–۱۸۰.
4. Reasonableness

عدالت اســت. قاضی محکمه برای یافتن حق و اجرای عدالت، از قانون و شــرع بهره‌مند اســت؛ با این حال همچنان شخصاً در یافتن حقیقت به‌قدر کافی تنهاست. هرچند حقیقت در محکمه مقید به قضایی بودن اســت و «حقیقت قضایی» با شــکل و شمایل خاص خود بر محکمه حاکم اســت و قاضی مطابق با قرائن و دلایل ارائه‌شــده موظف به رفع اختلاف و یا به نوعی گذر از آن اســت، همچنان موارد بســیاری از امور حکمی و موضوعی دعوا را نمی‌تــوان بدون در نظر گرفتن دریافت‌های شــخصی قاضی محکمه در خصوص حقیقت دعــوا و یــا واقعیت حادث بین طرفین، در فرایند دادرســی در نظر آورد. قاضی محکمه در ابتدای مســیر به مثابه یک فیلسوف معرفت‌اندیش نیازی به اثبات خویشتن خویش ندارد، لکــن آثار و نتایــج افکار وی در نحوه‌ی شــناخت حقیقت قطعاً مرزهای معرفت‌شناســی قانون‌گذار را جابه‌جا خواهد کرد.

ســیر و ســلوک دادرس مدنی در معرفت‌شناسی قضایی خود، نه با پرسش از وجود خود یا محکمه بلکه از بلاشــک بودن وجود محکمه، قانون و دعوایی که می‌بایســت ارتفاع یابد، آغاز می‌شود. دادرس مدنی مقید و متعهد به آنچه از طریق «الفاظ قانون» به یک انسان عاقل عرفی منتقل شــده، مراحل قانونی را طی می‌کند. لکن همچنان حقیقت معنای الفاظ قانون و نیز آنچه به واقع بین طرفین حادث شــده اســت مورد پرسش اوست، و از این طریق ممکن است در دوری ناامیدکننده مجدداً با پرسش از خویشتن خویش و یا اصالت و حقیقت قانون و دادگاه روبه‌رو شــده در گرداب شک گرایی غرق شــود. دادرس مدنی در حقوق نوشته، در میانه‌ی جنگ روایت‌ها بین طرفینی که احیاناً با غش، حقیقت را وارونه یا آغشته به آنچه نبوده است جلوه می‌دهند، و فروض قانونی، حکومت می‌کند. پایه‌های دولت او بر نص تأویل‌پذیر قانون‌گذار و مدنیت عرفی تعیّنی بنا شــده است. قاضی محکمه هم مسئول انسجام نصوص قانونی است و هم محکوم به تطبیق دیالکتیکی مدنیت اجتماع انسانی با حقیقت قانونی.

دادرس مدنی به هر طریقی که به حقیقت قضایی دســت یابد، نمی‌تواند آن را خارج از کلان روایت حاکم بر جامعه و در بســیاری از موارد مخالف گفتمان قالب عرضه کند، چرا که قاضی خود قســمتی از حرکت علمی رفع اختلاف بین طرفین است، و ساز مخالف وی به‌راحتی می‌تواند پارادوکســی را حاصل شــود که جایگاه وی به عنوان یک دادرس مدنی را زیر ســوال ببرد. تطبیق نتایج ســایر علوم در تصمیم قضایی، دادرس مدنی را با مشکلی لاینحل روبه‌رو می‌کند، چرا که عقیده‌ی قالب در علم امروز عدم امکان تقلیل‌گرایی[1] علمی اســت و نمی‌توان مرزهای علوم را به یک علم یا روایت تقلیل داد. این مشکل نمود اصلی خود را در عدم امکان تطبیق زبان‌های علمی با یکدیگر و در نگارش دادنامه آشکار می‌کند،

1. Reductionism

چرا که اساسا برخی رهیافت‌های قاضی قابل بیان در زبان حقوقی نیست، همانگونه که یک فیزیکدان کوانتومی به صورتی نامحترمانه محکوم به محاسبه است و نه بیان[1].

مقام یک دادرس مدنی میان جایگاه یک فیلسوف معرفت‌اندیش، یک عالم تجربی و یک سیاست‌مدار است. وی می‌بایست مانند یک هنرمند از میان تعاریف و کلماتی که مرزهای دقیقی ندارند، در تطبیق علوم مختلف و معرفت‌شناسی شخصی خود در نهایت خلقی نموده، آرزومند تطابق داستان روایت‌شده در دادنامه با آنچه حق و عدالت است، باشد.

دادرس مدنی در مواجهه با دعوا با چند روایت اصلی مواجه است؛ روایت ذی‌حقی هر یک از طرفین و روایت عدم رعایت شرایط قانونی طرح دعوا. به نظر می‌رسد قاضی محکمه از همان گام‌های ابتدایی یکی از این سه روایت را انتخاب کرده، تنها زمانی عقیده‌ی خود را تغییر می‌دهد که با دلیلی غیرقابل‌انکار و یا عارضه‌ای غیرقابل‌توصیف در روایت اصلی مواجه شود. به عبارت دیگر دادرس مدنی با توجه به دانش و تجربه‌ی خود پیش از اتمام دو روایت موضوع دعوا حقیقت را تشخیص داده، پس از آن تنها از «اشتباهات» خود می‌آموزد.

کیفیت قدم برداشتن قاضی محکمه در اوراق پرونده و اتخاذ هنرمندانه‌ی اسباب موجهه، آفریده‌ای است که در نهایت پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد. آن‌چنان‌که درما نحن و فیه قاضی بر اساس شواهدی که قانونی نیست لکن تاحدود مطابق با امارات قضایی است، «می‌داند» سندی وجود داشته، چرا که در فرض خلاف می‌بایست فریاد انکار طرف دیگر در تمام مراحل دادرسی و نیز سایر دعاوی به گوش می‌رسید. هرچند تصور روایتی دیگر از آنچه به وقوع پیوسته، منتفی نیست، لکن در صورت کشف این حقیقت قاضی محکمه لاجرم با وصله‌ای نو در جهان‌بینی و معرفت‌شناسی خود مواجه می‌شود. ابعاد تغییرات ناشی از این وصله عمدتاً کوچک، ولی می‌تواند بسیار بزرگ نیز باشد.

در حقیقت میانبر ذهنی[2] موجود در دادنامه است که طرح اولیه‌ی یک اثر هنرمندانه را تشکیل می‌دهد؛ قاضی در نقش هنرمندانه‌ی خود گفتمان فرم و نص‌محوری را از یاد نبرده، استدلال خود را محکم به امور شکلی لازم نیز می‌نماید، لکن فراز و فرود دادنامه، به نقش کشیدن این کشف است که «سندی» معتبر و نافذ وجود داشته است، و فارغ از نحوه‌ی مفقودی آن، که ممکن است به انحائی حتی خارج از آنچه طرفین روایت کرده‌اند باشد، «وجود» داشته و ادعاهای فرجام‌خواه معتبر است.

سیر و سلوک قاضی محکمه در جهان‌بینی و معرفت‌شناسی خود هرچند به ظاهر بسیار

۱. شعار معروف «Shut up and calculate» در خصوص فیزیکدانان کوانتومی

2. Heuristic arguments

شـــخصی اســـت، لکن در یک نگاه پساساختارگرایانه[1] وی طلایه‌دار تطبیق زبان و نگاه یک جامعه در خصوص نحوه‌ی شناخت حقیقت است. ممکن است تغییرات در معانی کلمات به صورت تعیّنی ایجاد شـــده باشـــد و یا عرفی مستقر شکل گرفته باشد، لکن آنچه عرف را مشـــروع کرده، معانی کلمات را تثبیت می‌کند، امضای قاضی محکمه بر قانونی و مشـــروع بودن معانی به‌کارگرفته‌شـــده و یا عرف ایجادشده اســـت. از این روی شناسایی «دادنامه‌ی مثبت» از محکمه‌ای دیگر، که موضوع اختلاف حاضر نیست، و ملاحظه‌ی آن به مثابه شیء واجد مقدمات و آثار و این تحلیل که حضور این شـــیء به معنی وجود اســـباب لازمه‌اش است، نوعی تطبیق پساساختارگرایانه‌ی حقیقت قانونی و قضایی یک دادنامه با به کارگیری معرفت‌شناسی قضایی مختص به وی است.

علی‌ای‌حال شـــاید هیچ‌کس به‌واقع نداند سرنوشـــت چنین ســـندی چه شده است؛ آیا به‌راســـتی وجود داشته و یا به ســـرقت رفته است و یا دارنده‌ی آن در زمانی نامناسب آن را از دســـت داده اســـت، لکن قطعاً دادنامه‌ی صادره به مانند یک جسم بی‌روح عمل نکرده، با صدور حکم به نقض دادنامه‌ی موضوع فرجام خواهی، فرمانی داده است که با درک عرفی و احتمال عقلایی، سازگارتر بوده به مفهوم مطابقی عدالت نزدیک‌تر است.



نتیجه

گشـــایش هر پرونـــده و اختلاف در محضـــر دادگاه به مانند خلق جهانی نـــو در نظر قاضی اســـت که هر بعد از آن می‌تواند کاذب و یا صادق باشـــد. قاضی محکمه هر چند خود را در چارچـــوب فکری و نظم اثباتی قانوگذار حفظ می‌کند، لکن موظف اســـت هم ابعاد نظری و علمی خود را در بررســـی و تطبیق وقایع، ادعاها و اســـناد طرفین مد نظر قرار دهد و هم متوجه ابعاد اجتماعی رای صادره باشـــد. انســـجام انحصاری دادنامه بـــه الفاظ قانونگذار سبب از بین رفتن روح دادنامه که مبین آگاهی فردی قاضی و نیز حرکت اجتماعی یک نظام قضایی اســـت، می‌شود. در دادنامه‌ی حاضر قاضی محکمه به درستی جهت اعمال آنچه در نگاه وی واقع شـــده اســـت با ملاحظه‌ی نظم حقوقی و نیز انســـجام احکام، آنچه را مطابق واقع می‌دانسته است به تصویر کشیده است.

منابع

۱. کانت، ایمانوئل. صلح پایدار: یک طرح فلسفی. ترجمه م. کمپبل اسمیت. پیوست اول.

1. Post-structuralism